

#نگارش_دوازدهم

#خاطره

◀ اردوی راهیان نور(بانه):

شاید یکی از بهترین خاطرات دوران مدرسه همان اردوی راهیان نور باشد که این جا برایتان می نویسم.

از همان روزی که اعلام کردند قرار است به اردوی راهیان نور برویم، روزها سخت تر از شبها و شبها سخت تر از روزها می گذشت. انتظار تمام شدنی نبود تا اینکه بالاخره نمردیم و به این اردو رفتیم. شب قبل که قرار بود فردا عازم سفر شویم، نه خواب داشتیم و نه خوراک؛ و صبح هم که سرحال تر از همیشه بودیم. صبح که در محوطه سپاه جمع شدیم بچه ها را با کوله پشتی و در این میان بعضی هارا با پتو و چمدان و... هم مشاهده کردیم که انگار عازم سربازی می شوند من جمله شیوا. به بانه که رسیدیم انتظار داشتیم مارا در هتلی که در خیالات خود می پنداشتیم که یکی از هتل های دبی با آن همه جمال و جبروت باشند ببرند؛ اما زهی خیال باطل، در اردوگاه سربازان که قسمت پشتی آن دیوار هم نداشت اسکان دادند، یه سری از بچه ها همون اول در اتاق اسکان داده شدند و ماهم با هزار بدبختی و بعد از دوساعت چانه زدن و سرپا نگه داشتن در اتاقی اسکان دادند که آن هم به زور و اصرار خانم احسنی(مدیر دبیرستان) بود.

خلاصه سرتون رو درد نیارم، بعد از کمی استراحت در اردوگاه عازم سیرانبنند(مرز بانه) شدیم با کلی دلچک بازیهای دانش آموزان تو اتوبوس از سیرانبنند که برگشتیم به "آربابا" رفتیم و کمی آنجا توقف کردیم. عرضم به حضورتون ماهم که در اوج نوجوانی بودیم و دلمان کمی شیطنت میخواست، البته کمی نه، یکم بیشتر از کمی، با عبور هر ماشین یه متلک بارش میکردیم و چه حالیم میداد خدا میداند که قاه قاه می خندیدیم.

شاید یکی از قشنگترین خاطرات آن اردو، دور هم بودن ما و بچه های ریاضی و از حرف و شوخی و غیبت گرفته تا حرف های ممنوعه ها بود!

شب که تانصف شب بیدار بودیم صبحم که قبل از خروس ها از خواب بیدار شدیم. البته اگه شفق رو فاکتور بگیریم چون به هیچ وجه از خوابش دست نمیکشید تا اینکه خانم احسنی رو به جونش انداختیم، شفق هم بعد از سروصدای خانم احسنی با چشایی خواب آلود بیدار شد مستقیم از تخت بالایی توی سطل اشغال افتاد، حالا بماند از لطف نگین جان هم که مانتوی کوثر را پوشیده بود و مانتوی خودش را توی کیفش گذاشته بود کوثر هم تا لحظه آخر دنبال مانتویش بود و بالاخره عازم سنندج شدیم و به گوشی هایمان رسیدیم بعد از گذشت یک روز که با سختی گذشت البته خاطرات سنندج هم زیبا و جذابه ولی دیگه خیلی طولانی می شود.

#نگارش_دوازدهم

#مثل_نویسی

✱ مثل: به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی است.

◀ گوشه گوشه شهر را و جب می کنم با بارانی تکیده ای بر تن که شاید سرمای دلم را آرامشی ندهد. اما خوب می تواند مرهم زخم های تنم باشد. می بینم روزی را که ستاره شب هایم خاموش می شود. ترس از تنهایی و بی کسی تمام بچه های کوی ما را می لرزاند زیرا این باران که امشب بر خرابه های شهر می زند نیم نگاهی به پای برهنه کودکان ندارد. رهگذر می گذرد نم نم اشک هایی می ریزد.

شاید دیگری گمان کند که آسمان دلش برای ما ابریست اما من خوب می دانم که او بر ویرانه قلب خود می گرید که هر دم سیبی را هوس می کند. این شب بارانی می گذرد با تمام رنج هایش، عاشقان می خندند، شالیکارها سجده می کنند و این برای من غم انگیز ترین سمفونی زندگی است. این که همگان شادند من در سوگ همبازی کودکی ام که خنده هایش در امتداد صدای باران پایان گرفت می گریم. و ترانه ای را زمزمه میکنم که با یکدیگر برای مردم نجوایش می کردیم «باز باران بی ترانه/می خورد بر خاطراتم /باز هم با گریه هایش گریه می خواهم دمادم...» آسمان زندگی من نیز روزی از این تباهی ابری خواهد شد و آن روز من برای این شهر، تنها جمله ای وصیت دارم «به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی»

#نگارش_دوازدهم

#درس_دوم

#نثر_ادبی

*نگارگر هستی

صبح روز ازل بود که نگارگر هستی، قلم موی قدرتش را برداشت و به مشاهده بوم دنیا نشست. فرشته گفت: پروردگار من، قرار است چه دنیای دیگری خلق کنی که زیباتر از ملکوت باشد؟ نگارگر هستی گفت: دنیایی هزار رنگ می آفرینم که ملکوتیان را یارای فهمش نباشد. دنیایی از قدرتم، وجودم و اسرارم.

فرشته گفت: قدرت و وجود تو بر ما آشکار است. اسرار تو را اما نمی دانم چیست؟

خدا گفت: دنیا را که خلق کردم، موجودی می آفرینم که قلبش حقه سر من است و او از همین سر است که برتر است. شما را توان رسیدن به او نیست. و خود قلم موی قدرتش را برداشت و رنگ های نگارین بر بوم هستی ریختن آغاز کرد.

سبزی عالم را از شادی گرفت، سپیدی اش را از دوستی و سیاهی را از شب.

و اما هستی ناقص بود. رنگی می خواست تا هستی اش را به کمال ببیند. رنگی که سر خدا را در کاینات جاری کند. رنگی که عشق نگارگر هستی را بر بوم دنیا بپاشد.

و خدا سرخی را برگزید و هستی به کمال نشست و جاری شد.

فرشته گفت: این سرخی چیست که دنیا بدون آن حرکتی نداشت؟

خدا گفت: محبتم را به رنگ سرخ در هستی ریختم تا همه مخلوقات بدانند که هر که عشق مرا

بخواهد، بهایی عظیم می پردازد و بهایش خون اوست. خونی که سر من در آن نهفته است و عشق آنی دارد که شما بی خبرید و طاقتش ندارید. من تمام هستی را برای عشق آفریدم که بدون آن جهان هیچ است و پوچ.

باری، نگارگر هستی، بوم دنیا را در شش شبانه روز نگارین آفرید و قدرت و وجودش را در آن هویدا ساخت و پس از آن آدم را آفرید و اسرار عشق را در قلبش ودیعه نهاد و اشرف مخلوقاتش نام نهاد.

فرشتگان عالم ملکوت بر عشق نگارگر هستی سجده نمودند و هستی ادامه یافت.

#نگارش_دوازدهم

#درس_دوم

ابتدا چند نمونه از ترکیب های به کار رفته در آثار ادبی معاصر را می آورم.

✳ ترکیب سازی در شعر:

✳ احمد شاملو

شب های پرستاره رویا رنگ، یال بلند اسب تمنا، چراغ امید صبح، جوی نقره ی مهتاب، رود بی
انحنای ستارگان

✳ سهراب سپهری

گیاه نارنجی خورشید، نجوای غمناک علف ها، دست جادویی شب، موی پریشان باد، صدای پای
آب، شهر خیالات سبک.

✳ فریدون مشیری

زمزمه مبهم آب، خلوت خاموش کبوترها، چادر نیلوفری رنگ غروب، کودک زیبای زرین موی صبح.

✳ ترکیب سازی در نثر:

دو نمونه از داستان های مشهور فارسی:

✳ ...پیش رویم قبرستان است با سنگ قبرهای پوسیده و چارتاقی های جابه جا نشسته

قبرستان که تمام شود، ماسه های زرد کنار دریاست و بعد، پهنای سربی رنگ دریا

از بالای چتر سبز به گرد نشسته درختان خرما، بلدگیرهای بلند شهر پیدا است

از نخستین سطرهای "داستان یک شهر" از احمد محمود

✳ ...زود افتاد بود در وصف عشق خود به میهنش که فراخ است. تعریف کرده بود از کوه های

پرت، ده های خواب، از صخره های مثل کالبد غول های قرن رفته خالی که ناگهان از رعد و برق

اول خلقت به جای خویش خشکیده اند، از تپله های پراکنده سیلک، از طاس سنگی فرسنگ ها

فراخ دره، دیوانه وار داغ در کوه مند

✓ مقاله نویسی ✓

یکی از مشکلاتی که بسیاری از داوطلبان عزیز در زمینه آمادگی برای کنکور با آن مواجه هستند چگونه مطالعه کردن است. آنها سعی میکنند تا طبق برنامه ریزی خود پیش رفته و درس بخوانند، اما شیوه مطالعاتی شان چندان صحیح نیست و این موضوع باعث میشود تا این عزیزان، با وجود وقتی که میگذارند و انرژی ای که صرف میکنند، از تلاش خود نتیجه خوبی کسب نکنند و فقط زمان مطالعه خود را هدر دهند؛ به همین دلیل در این مقاله سعی کردیم که شما را با مراحل مختلف یک مطالعه خوب و ثمربخش و نکات ریز و اصولی آن آشنا کنیم تا با توجه به آنها بتوانید در وقت کمتر، در این زمینه موفق تر باشید. یک مطالعه خوب، شامل مراحل مختلفی است و اگر شما هر یک از این مراحل را به خوبی رعایت کنید، میتوانید نتیجه بسیار خوبی در کنکور بگیرید. این مراحل، شامل موارد زیر است:

الف- پیش خوانی

پیشخوانی، اولین مرحله از مطالعه شماست. این مرحله، تصویری کلی از مطالب فصل و سازمان بندی آن به شما به دست میدهد. برای این منظور، نخست به مرور کلی فصل مورد نظرتان بپردازید تا با موضوعات مطرح شده در آن آشنا شوید. بعد از آن، فهرست مطالب فصل را بخوانید و سپس عناوین بخش های اصلی و فرعی فصل را مورد توجه قرار دهید و تصاویر و نمودارها را از نظر بگذرانید. در این مرحله ممکن است سؤالی به ذهنتان خطور کند که پس از خواندن فصل به طور کامل، بتوانید به آنها پاسخ دهید.

ب- سؤال کردن

بخش های هر فصل از کتاب مورد نظرتان را یکی یکی در نظر بگیرید و هر سه مرحله سؤال کردن، خواندن و به خود پس دادن را در مورد هر فصل اعمال کنید. در هنگام خواندن مطالب هر بخش، موضوعات مهم آن را به صورت یک یا چند سؤال در نظر بگیرید تا بعداً به آنها پاسخ دهید. از خود بپرسید: «نویسنده در این بخش چه مفاهیم مهمی را در نظر داشته است؟» و سپس با توجه به عناوین کلی که قبلاً مطالعه کرده اید به سؤالاتی که برای شما پیش می آید به دقت توجه کنید تا هنگام مطالعه بتوانید به آنها پاسخ دهید. طرح سؤال باعث می شود تا شما با تمرکز بیشتری به مطالعه ادامه دهید و کمتر، چیزی را از قلم بیندازید.

✘ انسای زمستان ✘

آدم برفی دل گرم ☞

زمستان فصل به دنیا آمدن آدم برفی ها است. من هم یک روز سپید، تپش قلب بلورینم آغاز شد. چشمانم را باز کردم، یک جفت چشم قهوه ای بین آن همه سپیدی برف به چشمان گردویی ام زل زده بود!

شال گردن قرمزش را دور گردنم انداخت و لبخند سیرینی زد... گرم شده بود، آنقدر که انگار آتش در دلم افروخته بودند.

همینطور نگاهش می کردم که مشغول کامل کردن من بود، کارش که تمام شد خوب نگاهم کرد، من هم چشم از او برنداشته بودم...

قدری عکس از من گرفت و با خوشحالی خداحافظی کرد و چشمان قهوه ای اش دور و دورتر می شد...

با هر قدمش دلم آب می شد به امید برگشتنش... می گویند پشت سر مسافر باید آب ریخت تا برگردد، تمامم را به یادش فرو ریختم اما روزها گذشت و هیچ نگاهی سرمای وجودم را از بین نبرد...

قطار آدم برفی ها داشت حرکت می کرد، شال گردنش را روی زمین گذاشتم و با کوهی از غم سوار قطار شدم، سرزمین آدم برفی ها قبلا برایم خوش بود... اما حالا فقط سرد بود و سرد بود و سرد...

انتظار تولدی دوباره و دیدار دوباره او مرا پیر کرد. حال می فهمم که چرا در کتاب مقدس آدم برفی ها نوشته بود: دل گرم نشو! انسان ها وقتی تمام تو را بفهمند رهایت می کنند... تا زمانی برایشان ارزش داری که مبهم باشی، آن وقت روح کنجکاوشان در پی تو پرواز می کند. روز موعود فرا رسید، دوباره چشمان گردویی ام به چشمان قهوه ای او دوخته شد، اما این بار قلبم نمی تپید، فقط سرد و بی روح نگاهش می کردم... دوباره همان شال گردن قرمز را دورم انداخت اما من سالها بود که یخ زده بودم... (: با همان دهانی که هیچ گاه برایم نذاشته بود این بار سخن گفتم: به شانه ام زدی که تنهایی ام را تکانده باشی... به چه دل خوش کرده ای؟ تکاندن برف، از شانه های آدم برفی...؟؟ (:

❁ موضوع: هرکه بامش بیش برفش بیشتر..

مقدمه: ما در ایران عزیزمان ضرب المثل ها و حکایت های زیادی با داستان و اتفاق های زیادی برخورداریم که یکی از ضرب المثل ها ن «هرکه بامش بیش برفش بیشتر» می باشد.

تنه انشا: در روزکاران قدیم، در میان این همه ادم، دو همسایه دیوار به دیوار زندگی می کردند که یکی پیرمردی تنها و سالخورده بود و دیگری جوانی بشاش و کم تجربه پیرمرد خانه ای کوچک و درویشانه ایی داشت که برای مردی تنها کافی بود. اما در این میان جوان کم تجربه برای خود خانه ایی بزرگ ساخته بود و همیشه پیرمرد را برای خانه ی کوچکش مسخره می کرد و پیرمرد هر بار در مقابل سخنان گستاخانه ی جوان سکوت می کرد. گذشت و گذشت تا به فصل سرما و زمستان رسید، ابرهای سیاه آمدند و گلوله های سفید برف از آسمان فرو آمدند و بر روی سقف خانه ها و زمین و درختان نشست. نشست و ارتفاعش زیاد شد. به حدی که اهالی روستا به فکر برف رویی افتادند تا مبادا از سنگینی برف سقف بالای سرشان ریزش کند و در این زمستان سرد و یخ بندان اواره شوند. پیرمرد و جوان نیز پاروهای خود را از انباری بیرون آوردند و شروع به برف رویی کردند. پیرمرد به دلیل داشتن خانه ایی کوچک و سقفی کم زود کارش به اتمام رسید و توانست سقفش را از برف خالی کند، اما مرد جوان به علت داشتن خانه و سقف بزرگ هنوز نیمی از برف را به پایین نفرستاده بود در حالی که از خستگی و سرمای زیاد توان ماندن نداشت. پیرمرد که با تجربه بود و همیشه در مقابل سخنان جوان گستاخ سکوت می کرد این بار لب به سخت گشود و گفت «هرکه بامش بیش برفش بیشتر»

نتیجه گیری: هیچ زمان کسی را به تمسخر و مسخره نگیریم، زیرا که ممکن است به همان علت مورد امتحان و خشم خداوند قرار بگیریم. بنابراین برای هرچه که خود یا دیگران دارند شکرگذار باشیم و هیچوقت برای چیزی کسی را مسخره نکنیم و علاوه بر این کسی که چیز زیادتری دارد چه از نظر مال و ثروت و چه از نظر عشق و علاقه و محبت، مشکلات و سختی های آن هم زیادتر است. بنابراین باید با صبر و شکیبایی در مقابل سختی ها و مشکلات ایستادگی کنیم تا در این مسیر موفق شویم

#سفر_نامه

#نگارش_درس_پنجم

✦ کشمیر (ایران کوچک)

نویسندگان : برادران امیدوار

◀ من پس از سه روز رانندگی وارد زیباترین و شاعرانه‌ترین و افسانه‌ای‌ترین نقطه‌ی روی زمین شدم. جاده‌ها مانند مار به خود می‌پیچیدند. همه جا سبز و خرم بود و به محض آن که وارد می‌شوی، انگار دوباره زنده شده‌ای. وقتی از گردنه‌ای می‌گذری و وارد دشت سرسبزی می‌شوی مثل این است که عاشق شده‌ای و داری به وصال معشوق می‌رسی. همه‌اش حس می‌کردم وارد ایران کوچکی شده‌ام. در برنجزارها و شالیزارها، زنان کنار سماورها نشسته، چای می‌خوردند. همه ج انبوه درخت و گل به چشم می‌خورد. قیافه دخترها و زن‌ها و حتی لباس‌های آن‌ها کم‌ترین اختلافی با زنان و دختران شمال ایران نداشت.

* جمع بندی:

متن ساده را با دو عنصر به نثر ادبی تبدیل می کنیم:

1 آرایه های ادبی:

استفاده از آرایه های ادبی که در کتاب فارسی آموختند،
با تاکید بر آرایه های: تشخیص، تشبیه، استعاره و کنایه

2 واژگان مناسب:

واژگانی که در بافت متن خوش بنشینند. به عنوان مثال :

در متن عاطفی، واژگان خشونت بار و تحکم آمیز به کار نبریم چون این گونه واژگان به بافت متن آش

◀ روابط سه گانه واژگان:

ترادف، تناسب، تضاد

استفاده کردن از این روابط متن را زیبا و خواندنی می کند.

◀ انتخاب ترکیب ها و واژگانی که خوش آهنگ و خوش نوا باشند. و با حروف موسیقی بیافرینند.

#نگارش_دوازدهم

#درس_دوم

* نثر ادبی

در هفته چهارم مهر ماه به درس دوم می‌رسیم.

با من به کلاس نگارش بیایید.

ابتدا بر روی تابلو کلاس یک جمله می‌نویسم:

◀ خورشید طلوع کرد(زبانی)

اکنون همین جمله را به شکل ادبی می‌نویسم.

◀ گل خورشید شکفت!

چه اتفاقی افتاد؟

جمله ساده را به آرایشگاه بردیم و با استفاده از آرایه تشخیص آن را زیبا کردیم.

سپس از دانش آموزان می‌خواهم آن‌ها نیز همین جمله زبانی را به آرایشگاه آرایه‌ها ببرند و با استفاده

◀ خورشید خندید.

◀ خورشید از خواب بیدار شد.

خورشید نور طلایی رنگ خودش را بر شهر خسته پاشید.

◀ و ...

بچه‌ها جملات زبانی چگونه ادبی (زیبا) شدند؟

با آرایه‌های ادبی

با انتخاب واژگان و عبارت‌های مناسب

اکنون یک متن علمی با جملات زبانی را روی تابلو می‌نویسم.

دانش آموزان در گروه‌ها این متن را به نثر ادبی تبدیل می‌کنند.

(یک موسیقی بدون کلام و آرام در کلاس پخش شود)

هر گروه متن ادبی خودش را می‌خواند و گروه‌های دیگر آرایه‌ها و واژگان زیبای متن را مشخص می‌کنند.

* جمع بندی:

متن ساده را با دو عنصر به نثر ادبی تبدیل می‌کنیم:

◻ آرایه‌های ادبی:

استفاده از آرایه‌های ادبی که در کتاب فارسی آموختند،

از نخستین سطرهای داستان " اسرار گنج دره جنی " از ابراهیم گلستان.

همان طور که ملاحظه می کنید در شعر شاعران صاحب نام معاصر تتابع اضافات به خلق ترکیبات زیبا و تصاویر شعری بکر و بی نظیری انجامیده است. گاه شاعر با آوردن یک صفت، زنجیره دیگری از واژه ها را با خود آورده که از لحاظ خلق تصاویر شعری، کارنامه شعر نو را پر بار کرده است.

در نمونه های نثر دو تن از داستان نویسان معاصر که نمونه های نثرشان جزو استوارترین و بی بدیل ترین نثرهاست، رد پای تتابع اضافات به خوبی پر رنگ است. در نمونه ابراهیم گلستان گاه به " بحر طویل " های شگفت انگیز پر نغزی می ماند. می توان با کمک ترکیب سازی به کمک گروهی از دانش آموزان رفت که در شرح و گسترش جمله ها ناتوان هستند.

✱ ترکیب سازی، وزن جمله ها را سنگین و رنگین خواهد کرد. جمله ها پر بار تر و پر ملاحظه تر و پر زورتر خواهند بود.

شاید کسانی این شیوه و توصیه این قلم را نپسندند و اشکالاتی وارد کنند و بر آن ایرادتی وارد کنند.

می توان از دانش آموز خواست طول واژه ها از حد معینی فراتر نرود و شرط و شروطی و حد و مرزی قائل شد تا طول زیاد جمله ها ایجاد تعقید لفظی یا معنایی نکند. مثلاً از آنان خواست حداکثر سه صفت متوالی و یا دو اسم بعد از صفت ها آوردند.

ساده نویسی و روشن نویسی یک هنر و مهارت عالی است و کسی در آن چون و چرا ندارد. هوشنگ مرادی و یا غلامحسین ساعدی ساده نویسی و روشن نویسی و ایجاز فوق العاده ایی به کار می برند ولی زیبایی و اهمیت کتاب هایشان فقط به خاطر نوع نثرشان نیست بلکه آن بزرگان با هنرمندی چیدن و به موقع آوردن و بردن شخصیت های رمان و عناصر داستانی را هم بلدند که علت برجستگی و درخشش ویژه آثارشان است. پس نباید با توجیه ساده نویسی و توصیه کوتاه نویسی از انجام این کار هراسید. آیا کسی را یارای مبارزه با نثر ابراهیم گلستان در کتاب

" اسرار گنج دره جنی " هست که سرشار از ترکیب های تو و بدیع است؟

ترکیب سازی برای برخی از دانش آموزان که با عجله و بی حوصلگی نوشته های کم رمق شان را به پایان می رساند حداقل می تواند یک تمرین و تفنن جالب برای تزیین جمله ها و جذابیت متن باشد.

#سازه_های_نوشتاری

#حکایت_نویسی

حسین طریقت

* هدف حکایت نگاری، آموزش ساده نویسی است.

اساس حکایت نگاری بر پایه "بازنویسی" است.

دانش آموزان باید حکایت را بخوانند سپس شخصیت، مکان، زمان و پیام حکایت را گسترش دهند.

مثلا در حکایت درس اول نگارش دهم این عناصر به چشم می آید:

✦ شخصیت: سگ

◀ گسترش شخصیت: سگی سفید، اندامی کوچک، کنجکاو، پرانرژی، چشمان درشت دارد و...

✦ فضا: لب جوی

◀ گسترش فضا: برکه ای آرام، آواز پرندگان، صدای جیر جیرک ها، حرکت جهشی قورباغه ها و ماهیان در آب.

✦ زمان: در این حکایت نامی از زمان نیامده است پس تصور خود را از زمان می نویسیم.

◀ تشریح زمان بر اساس تصور خودمان: یک نیم روز بهاری که آفتاب درخشان سایه اش را روی شاخه های درختان پهن کرده بود ...

✦ پیام حکایت: طمع و حرص،

◀ گسترش پیام: طمع ورزی، خیال بافی و بی فکری ممکن است موجب از دست دادن

موقعیت های انسان شود.

✦ نکته مهم:

در حکایت نگاری بر خلاف مثل نویسی، محور اصلی و پیام حکایت نباید تغییر کند فقط باید شاخ و برگ داده